

موسی و بوته‌ی مشتعل
درس ۳: آتشی فرو برنده
دکتر آر. سی. اسپرول

الان می‌خوایم مطالعه‌مون رو با موسی و بوته‌ی مشتعل و همه‌ی چیزهایی که در این ملاقات خاص بود، ادامه بدیم. در جلسه‌ی قبلی‌مون، از دیدگاه تاریخی نجات گفتم که این رویداد خاص، نه تنها زندگی موسی رو تغییر داد، بلکه نقطه‌ی عطفی برای کل تاریخ بشر بود.

و ما در دو جلسه‌ی اول به روایت اصلی پرداختیم و از این به بعد، می‌خوام به بعضی از کاربردها و بخش‌های الهیاتی این رویداد بپردازم. پس دوباره امشب توجهتون رو به بخش اول از خروج باب ۳ جلب می‌کنم، جایی که این کلمات رو می‌خونیم: "و اما موسی گله پدر زن خود، یترون، کاهن مدیان را شبانی می‌کرد، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. و فرشته‌ی خداوند در شعله‌ی آتش از میان بوته‌ای بر وی ظاهر شد، و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود.

و موسی گفت: «اکنون بدان طرف شوم، و این امرغریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی‌شود.» حالا، بر اساس سنت یهود، این منطقه از بیابان پُر از بوته‌های متداولی بود که بوته خار بودند، و فرض تاریخدان‌های یهودی این بود که این بوته‌ی خاص، یک خاربته‌ی ساده و عادی بود و ارزش زیادی نداشت. و وقتی این تجربه برای موسی اتفاق افتاد، اولین چیزی که به نظرش باید درک کنیم، اینه که هیچ چیز مافوق طبیعی در این بوته نبود. این یک خاربته‌ی معمولی و عادی بود و کاری رو می‌کرد که بوته‌های خار معمولی و عادی در بیابان می‌کنند.

و اینطور نیست که معجزه‌ای اتفاق افتاد که خدا کاری کرد که بوته بسوزه و بتونه بدون از دست دادن موادش در فرایند سوختن، تا ابد به سوختن ادامه بده. این یکی از جاهایی در کتاب مقدس هست که کلامی که می‌خونیم، می‌تونه کمی گمراه کننده باشه، چون موسی این تجربه رو از دیدگاهی توصیف می‌کنه که دیدگاه پدیده‌ی منطقی می‌نامیم، یعنی اونطور دربارهاش به ما می‌گه که به نظر می‌رسید.

اون داره با گوسفندان در بیابان میره، این پدیده‌ی عجیب بوته‌ی مشتعل رو می‌بینه و برمی‌گرده تا ببینه این بوته‌ی مشتعل چیه. متحیر میشه از اینکه این بوته با اینکه مشتعله، اما نمی‌سوزه. حالا به نظرش شاید چیزی که موسی دید، آتشی در بوته بود. کنار بوته نبود. بالای بوته یا روی بوته نبود، مثل شعله و زبانه‌های آتشی که در روز پنطیکاست اومد. بلکه از دیدگاه موسی، آتش از داخل بوته می‌ومد.

اما صحبتیم اینه که ارزش این جمله که بوته نمی‌سوزد، نشون میده که خود بوته مشتعل نبود. آتش در بوته بود، اما از بوته نبود. حالا، این یعنی چی و چه ارزشی داره؟ حُب، این نشون میده که آتشی که موسی دید، مستقل از بوته بود. از بوته به‌عنوان سوختش استفاده نمی‌کرد. برای همین نمی‌سوزد.

آتشی که موسی دید، با قدرت خودش مشتعل بود. از خودش تولید میشد، نه از سوختن بوته. پس در اینجا به وضوح یک نمونه‌ی کتاب مقدسی از چیزی رو داریم که "تثوفانی" می‌نامیم. و کلمه‌ی "تثوفانی" یعنی، ما بخش اول کلمه یعنی "تئو" رو داریم که از کلمه‌ی "تئوس" برای خدا میاد. و بخش دوم "فانی"، برگرفته از "فانئو" هست که یعنی ظاهر شدن. خدایی که ما پرستش می‌کنیم، روحه. او نادیدنی هست. ذات نادیدنی او نمی‌تونه با چشم انسانی دیده بشه، اما زمان‌هایی در تاریخ نجات هست که خدای نادیدنی، خودش رو بوسیله‌ی نوعی تجلی بصری، قابل رؤیت می‌کنه. و این چیزیه که اینجا با این تجربه باهاش مواجه میشیم.

حالا در الهیات، بوته‌ای که در داخلش آتشه، ولی آتش، بوته رو نمی‌سوزونه، عمل "کانترا ناتورام" هست، عملی که "کانترا ناتورام" هست. "کانترا" یعنی برخلاف، و "ناتورام" یعنی طبیعت. پس این عملی که موسی بهش نگاه می‌کنه، کاملاً برخلاف طبیعته. یک پدیده‌ی طبیعی نیست. یک پدیده‌ی مافوق طبیعی.

معمولاً، عبارت "کانترا ناتورام" برای توصیف چیزی به کار میره که ما "معجزه آسا" می‌نامیم. من معتقد نیستم که این ضرورتاً معجزه‌ای بود که او شاهدش بود، بلکه این یک واقعیت مافوق طبیعی بود. و چیزی که او آشکار و ساده در این آتش می‌دید، تجلی قابل رؤیت جلال خدا بود.

ما در کتاب مقدس درباره‌ی ظاهر بیرونی جلال خدا می‌شنویم، و این رو "جلال شکینا" می‌نامیم. جلالی که درخشانه. جلالی که از وجود خدا میتابه، اونقدر قدرتمند و پرجلاله که هر کسی رو که باهاش برخورد کنه، فرا می‌گیره. من می‌خوام ببینیم که در سراسر تاریخ نجات، در مقطع‌های زمانی بسیار مهم، در لحظات بسیار مهم خدا خودش رو از طریق جلال شکینا ظاهر می‌کرد که عمدتاً از طریق نوعی آتش آشکار می‌شد.

و می‌خوام امشب زمانی رو به این اختصاص بدم که به بعضی از این قسمت‌ها نگاه کنیم، مخصوصاً به عهدعتیق، اما نه منحصرراً در اونجا؛ جاییکه جلال شکینای خدا رو می‌بینیم که از وجود درونی کامل، قدوس و متعال خدا جاری میشه.

بیا یه لحظه به کتب پنجگانه مراجعه کنیم، به باب پانزدهم پیدایش. جاییکه در پیدایش گزارش گفتگوی خدا با ابراهیم رو می‌بینیم که به او وعده داد که پدر ملت بزرگی خواهد شد. یادتون باشه که ابراهیم توسط خدا فراخوانده شد و خدا گفت: "من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو"، و ابراهیم گفت: "چه اجری می‌تونی به من بدی؟" او یکی از ثروتمندترین مردان دنیا بود. او گفت: "من همه‌ی این چیزها رو دارم، اما وارثی ندارم. پسری ندارم. وارث من، خادم من، ایلعازر دمشقی هست."

و خدا گفت: "نه، نه، نه. ایلعازر وارث تو نخواهد بود، بلکه پسری از صلب تو به تو میدم. زن تو در پیروی پسری به دنیا خواهد آورد، و او پدر ملت عظیمی خواهد شد"، و ما بقیه‌ی مفاد این عهد رو می‌دونیم. به ما گفته میشه که ابراهیم به خدا ایمان داشت و برای او عدالت محسوب شد. اما وقتی خدا همه‌ی چیزهایی رو که می‌خواست برای

ابراهیم انجام بده، اعلام می کرد، ابراهیم چالش‌های اساسی‌ای رو داشت که همه‌ی ما در چنین شرایطی داریم، پس به خدا گفت: "این رو از کجا بدونم؟"

از کجا بدونم که حتماً این اتفاق میفته؟ "خُب، فکر کنم من به جماعت سنت اندرو در یک موقعیت دیگه گفتم که یکی از عجیب‌ترین پدیده‌هایی که در مسیحیت می‌شناسم، اینه که وقتی به یک کنفرانس میرم و یک سخنران بین سخنران‌های دیگه هستم، بعدش مردم میان و از من می‌خوان کتاب مقدسشون رو امضا کنم، انگار من کتاب مقدس رو نوشتم. خوب این یک درخواسته و من سعی می‌کنم انجامش بدم. اما اونها نه تنها امضا می‌خوان، بلکه از من می‌خوان آیه‌ی زندگی رو بدم، نمی‌دونم این ایده از کجا اومده. یعنی چطور می‌تونید یک آیه رو از کل کتاب مقدس بردارید و اون رو آیه‌ی زندگیتون بکنید. کل کتاب مقدس آیه‌ی زندگی ماست.

اما مردم این رو می‌خوان و وقتی من کتاب مقدس‌ها رو امضا می‌کنم، کمی بازیگوشی می‌کنم و آیه‌ام رو می‌نویسم. پیدایش ۱۷:۱۵ رو می‌نویسم. و مردم تشکر می‌کنند و میرن. معمولاً نیم ساعت دیگه برمی‌گردند و می‌پرسند: "اشتباهی این آیه رو نوشتی؟" من میگم: "نه"، و اونها میگن: "خُب، من رفتم و به این آیه‌ای که گفتید آیه‌ی زندگی‌تونه، نگاه کردم و برای من هیچ مفهومی نداره."

بعد من زمانی رو صرف توضیح دادن به اونها می‌کنم. پس بذارید آیه‌ی ۱۷ از پیدایش ۱۵ رو بخونم. "و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود." من به مردم میگم: "اگه در زندان حبس بشم و در سلول انفرادی باشم، و فقط یک آیه از کتاب مقدس در دسترس باشه، این آیه‌ای هست که من می‌خوام." مردم طوری به من نگاه می‌کنند که انگار دیوانه‌ام. اینجا چه خبره؟

تو به سراغ این آیین زنده میری که خدا به ابراهیم فرمان میده همه‌ی این حیوانات رو از وسط نصف کنه، این آشفتگی خون آلودی که حیوانات رو مثل راهرو در راه میذاره، مثل دعوت به مبارزه. و بعد در رویای شب، این ترس وحشتناک بر ابراهیم میاد و میگه: "در این تاریکی، در این خواب، ابراهیم، تنوری پر دود و چراغی مشتعل رو دید که از میان آن پاره‌ها گذر نمود." خُب، معلومه چه خبره، خُب، شاید برای همه خیلی واضح نیست، اما برای من واضحه که اینجا چه خبره.

در این متن، این عهد بستن هست که خدا از طریق رویای آتش، یک چراغ، تنور مشتعلی که از بین تکه‌ها عبور می‌کنه، به ابراهیم نشون میده؛ و این رویای شکناست. در این رویا، خدا بین تکه‌های حیواناتی که از وسط نصف شدند، عبور می‌کنه و خدا به طرز چشمگیری به ابراهیم میگه: "ابراهیم، تو از کجا میدونی کاری رو که گفتم انجام میدم؟ از اینجا میدونی. من به چالش دعوت می‌کنم و به تو میگم اگه نتونم به وعده‌ای که به تو دادم وفا کنم، باشه که من مثل این حیوانات بشم، از وسط به دو نیم بشم. باشه که خدای تغییرناپذیر، متحمل تغییر بشه. باشه که ابدی، موقتی بشه. غیرفانی، فانی بشه. ابراهیم، من سر قبر مادرم با تو سوگند نمی‌خورم، من به وجود خودم سوگند می‌خورم. وقتی به تو این تعهد رو میدم، الوهیت رو وسط میذارم.

و نویسنده‌ی عبرانیان در عهدجدید از این استفاده می‌کنه، جاییکه میگه: "چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورد"، و این سوگند با آتش بود. سوگندی که با جلال شکینا نشون داده شد که در تاریکی شب بر ابراهیم نمایان شد. حالا اینجا ابراهیم و موسی رو داریم که هر دو تجربه‌ی رویارویی با شکینا رو دارند، جلال خدا در این آتشی که زندگیشون رو تغییر میده.

جلوتر به عهدجدید برید. و به کتاب اعمال میریم، جاییکه پولس رسول در جاده‌ی دمشق، تجربه‌ی ایمان آوردنش رو داره. در اعمال ۹ این کلمات رو می‌خونیم: "اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد، و از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهاد، به اورشلیم بیاورد. و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید."

وقتی بعداً این رو در مقابل اغریپاس به یاد میاره، اضافه می‌کنه: "در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده‌تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید." "و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: "ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟" و او گفت: "خداوندا تو کیستی؟" و خداوند گفت: "من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی. تو را بر میخ‌ها لگد زدن دشوار است." پس او با حیرت و لرزان گفت: "خداوندا، از من می‌خواهی چه کار کنم؟"

امیدوارم این تشابه رو اینجا نادیده نگرفته باشید، وقتی خدا بر موسی ظاهر شد، با تکرار اسمش، او رو صدا کرد، بعداً در روزهای آینده در این مورد نظرم رو خواهم گفت. وقتی از بوته‌ی مشتعل به او میگه: "موسی، موسی". حالا، وقتی جلال شکینا بر شاول طرسوسی ظاهر میشه، دوباره این صدا از میان جلال تابناک و درخشان میاد و به او میگه: "ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟"

و این همون لحظه و ملاقاتی هست که زندگی پولس رو دگرگون می‌کنه و اون رو بزرگ‌ترین رسول تاریخ کتاب‌مقدس می‌کنه. چه اتفاقی افتاد؟ پولس چی دید؟ او در برابر جلال خدا دوید، در برابر تشعشع، شکوه و زیبایی شکینا. حالا این در جاهای دیگه هم اتفاق میفته، اما اجازه بدید یکی از اونها رو که همه‌ی شما باهانش آشنایید، یادآوری کنم، این نه تنها با دعوت موسی و دعوت شاول یا وعده‌ی ابراهیم همراه بود، بلکه با لحظه‌ی تولد عیسی همراه بود. عجیبه که جلال شکینا در غار نبود. در آخور نبود. با مریم و یوسف نبود. در بوته‌ی خاری در دشت‌های بیرون بیت‌لحم ظاهر شد که شبانان در اونجا از گوسفندان‌شون مراقبت می‌کردند.

و ما در روایت کریسمس که توسط لوقا نوشته شده، می‌خونیم که جلال خدا در اطراف اونها نمایان شد. و من ترجمه‌ی قدیمی رو دوست دارم، "و بغایت ترسان گشتند." وحشت کردند. پس فرشتگان باید اونها رو آروم می‌کردند و می‌گفتند: "مترسید." فرشته‌ی خداوند با این نمایش قابل رؤیت جلال شکینا که باید همه‌ی ما رو

بلرزونه، به اینجا میاد. به هر حال، اونها گفتند: "زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما میدهم که برای جمیع قوم خواهد بود. که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد."

ما می‌خوایم در هفته‌های آینده بررسی کنیم که این جلال شکینا چطور زندگی موسی، زندگی شائول و همچنین زندگی ابراهیم و کل تاریخ دنیا رو در بیت‌لحم تبدیل می‌کنه، این فقط مربوط به خدای پدر نیست، بلکه در رابطه با شخص دوم تثلیث قابل درک و جدایی ناپذیره. هر وقت خدا در تئوفانی با جلال شکینا ظاهر میشه، ما فقط با خدای پدر روبرو نیستیم، و من امیدوارم دفعه‌ی بعد با هم ببینیم که نهایتاً چیزی که نشون داده میشه، جلال ذاتی و ازلیه خدای پسر.

پس قضیه این نیست که در اون بوته چی بود؛ بلکه چه کسی در اون بوته بود. چه کسی با موسی صحبت می‌کرد، قرن‌ها پیش از اینکه موسی در کوه تبدیل هیئت باهانش صحبت کنه، چیزی که به وضوح، مهم‌ترین نمایش جلال شکینا در عهدجدید بود.

جاییکه این بوته از درون مشتعل بود، ولی خود بوته نمی‌سوخت، پس در تبدیل هیئت عیسی، جلالی که اونجا روی کوه نمایان شد، یک انعکاس نبود، بلکه جلالی بود که از الوهیت پنهان او ظاهر شد. چون عزیزان، هر جاییکه شکینا هست، خدا هست.